



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۲۰/ بهمن/ ۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب- مباحث مقدماتی- واجب مطلق و مشروط-

مصادف با: ۱۰ جمادی الاول ۱۴۳۸

شک در رجوع قید به هیئت یا ماده- دلائل محقق نایینی

در دفاع از شیخ و بررسی آن ها- دلیل دوم مرحوم شیخ انصاری

جلسه: ۶۶

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تا کنون دو دلیل از ادله محقق نایینی بر تقدم اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی بیان شد و هر دو مورد اشکال قرار گرفت.

دلیل سوم

حجیت اطلاق بدلی نسبت به همه افراد، متوقف بر این است که مانعی در مقابل انطباق مطلق بر بعضی از افراد نباشد. یعنی وقتی می‌گوییم اطلاق بدلی عبارت است از لفظی که دلالت بر مطلق می‌کند؛ منتهی تنها یک حکم برای یک فرد علی سبیل البدلیه ثابت می‌شود، معنایش این است که قابلیت انطباق این عنوان بر همه افراد هست ولی فقط بر یک فرد ثابت است ولی نباید مانعی در برابر آن باشد لذا اکرم عالما یعنی هر کسی که متصف به وصف عالمیت است، ولی نه همه، بلکه برای یک فرد غیر معین حکم وجوب اکرام ثابت است. پس در اطلاق بدلی انحلالی نیست. یک حکم ثابت است برای یک فرد، منتهی اطلاق از این جهت است که همه افراد عالم می‌توانند یک مصداقی باشند که این حکم شامل آنها باشد. در حقیقت حکم در مطلق بدلی برای همه افرادی که عالم هستند می‌تواند ثابت شود، منتهی فقط بر یک نفر به صورت غیر معین منطبق می‌شود. پس همه افراد عالم این قابلیت را دارند که مورد انطباق اکرام قرار گیرند.

محقق نایینی می‌فرماید: این قابلیت یعنی انطباق عنوان مطلق، هر چند در همه افراد یک طبیعت وجود دارد ولی اگر اطلاق بدلی بخواهد نسبت به همه افراد حجت باشد نباید مانعی در برابر این انطباق باشد و الا چاره ای نداریم جز این که از اطلاق بدلی رفع ید کنیم و مقیدش کنیم به آن قید. مثلا وقتی می‌گوییم: «اکرم عالما» و اکرام علمای سادات مورد نظر است، قهرا دیگر اکرام قابل انطباق بر غیر سادات نیست، وقتی پای این قید به میان می‌آید قهرا بخشی از افراد را از دایره خارج می‌کنیم. این قید در واقع جلوی آن اطلاق بدلی را می‌گیرد و محدودش می‌کند به افراد خاص.

ایشان ادعا می‌کند اطلاق شمولی در مورد اجتماع، صلاحیت مانعیت را دارد. یعنی اگر امر دائر بین اطلاق شمولی و بدلی شود به این علت که قیدی وارد شده ولی مشخص نیست که رجوع به هیئت می‌کند یا ماده، در این صورت به هر حال یکی باید تقیید بخورد.

مثلا «اکرم عالما» اطلاق به نحو بدلیت را می‌رساند، یعنی قیدی داریم که نمی‌دانیم این قید به هیئت رجوع می‌کند یا ماده؟

در یک مورد اگر بخواهیم هیئت را مقید کنیم منجر به برداشته شدن حکم از یک مجموعه ای می‌شود، اما اگر ماده را مقید کنیم قهرا بعضی افراد، دیگر مشمول حکم نیستند.

لذا با وجود اطلاق شمولی در مورد اجتماع، کانه مانعی در مقابل اطلاق بدلی پیدا شده و مانع انطباق اطلاق بدلی بر بعضی از افراد می‌شود، حالا اگر از آن طرف هم صلاحیت مانعیت نباشد، دور لازم می‌آید. لذا برای این که این دور پیش نیاید، ناچاراً از اطلاق بدلی رفع ید می‌کنیم.

بررسی

اولاً: اساساً مطلق ناظر به افراد و مصادیق نیست، در مطلق تنها و تنها طبیعت مد نظر است. حتی طبیعت به عنوان آینه افراد نیز مورد توجه نیست. چون ممکن است طبیعت به ماهی موضوع له مطلق باشد، و ممکن است طبیعت به ماهی مرآه للافرد و المصادیق مراد باشد. محقق نایینی نیز این مطلب را قبول دارد که موضوع له مطلق طبیعت است؛ ولی طبیعت را مرآه برای افراد می‌داند. آنچه که امام (ره) گفتند و ما نیز قبول کردیم این است که طبیعت بما هی طبیعت موضوع له مطلق است و وقتی می‌گوییم مطلق، این دلالت بر طبیعت می‌کند و حیثیت مرآتیت برای افراد نیز در آن لحاظ نمی‌شود. علی‌ای حال اگر موضوع له مطلق طبیعت است و کاری به افراد نداریم پس دیگر مسئله انحلال و عدم انحلال، دیگر پیش نمی‌آید.

ثانیاً: به طور کلی اطلاق شمولی و اطلاق بدلی، متوقف بر تمامیت مقدمات حکمت است. یعنی تا مقدمات حکمت تمام نشود، اطلاق شمولی و اطلاق بدلی استفاده نمی‌شود. لذا از این جهت هیچ یک بر دیگری مزیتی ندارند، از طرفی هم آن مقدمه زائده ای که در دلیل قبل محقق نایینی بیان کرده بودند را نفی کردیم. لذا به چه دلیل محقق نایینی می‌فرماید: اطلاق شمولی صلاحیت مانعیت در مقابل اطلاق بدلی را دارد و کانه مانع انطباق عنوان مطلق بدلی بر بعضی از افراد است. در صورتی که ما می‌توانیم عکسش را ادعا کنیم، یعنی بگوییم اگر قرار است اطلاق شمولی حجت باشد، حجیت اطلاق شمولی متوقف بر این است که مانع و معارض نداشته باشد در حالیکه اطلاق بدلی در مقابل اطلاق شمولی مانع و معارض است. یعنی دقیقاً آنچه که مستدل ادعا کرده، ما عکسش را ادعا می‌کنیم. یعنی اگر مستدل ادعا می‌کند که اطلاق شمولی مانع اطلاق بدلی و مقید آن است، ما نیز ادعا می‌کنیم ممکن است اطلاق بدلی مانع اطلاق شمولی و مقید آن باشد. هر دو صلاحیت دارند، اگر از این زاویه بخواهیم وارد شویم که یکی از این دو اطلاق یعنی اطلاق شمولی صلاحیت مانعیت در برابر اطلاق بدلی دارد و لذا اطلاق بدلی را مقید می‌کند، این اطلاق برعکسش نیز ممکن است و هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد.

نتیجه بحث در دلیل اول شیخ

به طور کلی دلیل اول شیخ انصاری بر رجوع قید به ماده در موارد شک در رجوع قید به هیئت یا ماده باطل شد، یعنی دلیل اول کنار رفت. یک دلیل دیگر نیز ایشان اقامه کرده است

دلیل دوم مرحوم شیخ

بحث در این است که اگر در کلام قرینه ای نباشد و شک کنیم که قیدی که در کلام وارد شده رجوع به هیئت می‌کند یا ماده، مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: این قید يرجع الی ماده. چون:

اگر قید رجوع به هیئت کند، مستلزم رفع ید از اطلاق هیئت و اطلاق ماده معا است ولی اگر قید رجوع به ماده کند، تنها باعث رفع ید از اطلاق ماده می‌شود و دست به اطلاق هیئت نمی‌خورد و جایی که امر دائر باشد بین رفع ید از دو اطلاق و بین رفع ید از یک

اطلاق قطعاً رفع ید از یک اطلاق اولی است از رفع ید از دو اطلاق. به عبارت دیگر مرتکب شدن یک خلاف اصل ترجیح دارد بر ارتکاب دو خلاف اصل. توضیح ذلک:

تقیید مطلق، خلاف اصل است، اگر راهی برویم که نتیجه اش دو تقیید باشد، یعنی دو خلاف اصل مرتکب شده ایم. اما اگر راهی برویم که نتیجه اش یک تقیید باشد، یعنی اینکه یک خلاف اصل مرتکب شده ایم و این روشن است که ارتکاب یک خلاف اصل بهتر از این است که انسان دو خلاف اصل مرتکب شود.

همه مطلب در پاسخ به این سوال خلاصه می شود که چرا اگر قید رجوع به هیئت کند هم اطلاق هیئت لطمه می خورد، هم اطلاق ماده و اگر قید رجوع به ماده کند فقط اطلاق ماده از بین می رود و اطلاق هیئت دست نخورده باقی می ماند.

مثالی جهت روشن شدن بحث خدمتتان بیان می کنم: اگر کسی بگوید: «ان جائك زيد فاکرمه» اگر زید آمد او را اکرام کن، وجوب اکرام مقید شده به مجعی زید. اگر مجعی را قید هیئت و وجوب بدانیم هم اطلاق وجوب به هم می خورد هم اطلاق اکرام، زیرا طبق فرض اگر قید به وجوب برگردد معنایش این است که تا مجعی زید محقق نشده، وجوبی هم در کار نیست و فرض این است که وجوب تنها زمانی تحقق پیدا می کند که قید وجود پیدا کند. لذا قبل وجود القید و قبل تحقق القید وجوبی نیز در کار نیست.

حال اگر وجوبی نباشد، دیگر ماده ای هم در کار نیست و اکرامی هم نیست. زیرا اکرام بعد از وجوب تحقق پیدا می کند. ابتدا باید چیزی واجب شود تا مکلف برود به سمت اکرام و تا زمانی که چیزی واجب نشده مکلف سمت اکرام نمی رود. پس اگر هیئت را مقید کنیم، قهراً موجب تقیید ماده نیز می شود. زیرا معنای تقیید هیئت یعنی این که حکم و وجوب و بعث تا قبل از تحقق قید هنوز وجود پیدا نکرده و اگر حکم موجود نشد و وجوب تحقق پیدا نکرد قهراً واجب هم محقق نمی شود. پس اگر وجوب اکرام متوقف بر قید مجعی شد، قهراً خود اکرام هم متوقف بر قید مجعی می شود. زیرا تا چیزی واجب نشود اکرام نیز محقق نمی شود و چون وجوب اکرام طبق فرض بعد از مجعی است. پس خود اکرام نیز بعد از مجعی است.

اما اگر قید را به ماده برگردانیم؛ یعنی بگوییم اکرام عند المجعی است، اما وجوب قبل از مجعی تحقق دارد دیگر وجوب مطلق است و وجوب متوقف بر آمدن زید نیست. وجوب اکرام تحقق دارد، چه زید بیاید چه زید نیاید، اما تحقق واجب بعد از مجعی زید است. پس رجوع قید به ماده تنها و تنها یک اطلاق را مقید می کند که عبارت است از اطلاق خود ماده. لذا در صورت تقیید ماده دیگر تقیید هیئت لازم نمی آید. لذا اگر امر دائر شود بین یک تقیید و دو تقیید، انتخاب تقیید یک مطلق بهتر است.

نتیجه کلی شک در رجوع قید به ماده یا هیئت

فتحصل که در موقع شک در رجوع قید به هیئت یا ماده باید ملتزم شویم که قید رجوع به ماده می کند.

تذکر اخلاقی

«عَنْهَا (عليها السلام) قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): إِيَّاكَ وَ الْبُخْلَ، فَإِنَّهُ عَاهَةٌ لَا تَكُونُ فِي كَرِيمٍ. إِيَّاكَ وَ الْبُخْلَ فَإِنَّهُ شَجْرَةٌ فِي النَّارِ، وَأَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا أَدْخَلَهُ النَّارَ.»

حضرت زهرا(س) فرمود: رسول خدا به من فرمود از بخل بیرهیز که این آفتی است که در انسان کریم و بزرگوار یافت نمی شود، از بخل بیرهیز زیرا بخل درختی است که در دوزخ و آتش است و شاخه های آن در دنیا است و کسی که به شاخه ای از شاخه های آن آویزان شود او را به داخل آتش می کشاند و وارد آتش می کند.

بخل در واقع به معنای امساک و خودداری کردن از بخشیدن چیزی است که شرعا یا عرفا باید پرداخت شود اگر کسی در جایی که شرع یا عرف بخشیدن چیزی را می پسندد و یا لازم می داند از بخشش امتناع کند به آن بخل می گویند. دامنه بخل بسیار وسیع است، بخل در بخشش مال یکی از اقسام بخل است، بخل در علم، در آگاهی و اطلاع، در اداء حق و حقوق مردم در اداء واجبات وجود دارد. مثلا در واجبات از ائمه علیهم السلام وارد شده است که می فرمایند: کسی که به واجباتش عمل نمی کند بخل می ورزد لذا کسی که نماز و عبادتش را سبک می شمرد دچار یک نوع بخل است.

من با آن دامنه وسیع که واقعا ریشه بسیاری از مشکلات هم هست کاری ندارم. این که در روایت از پیامبرگرمی اسلام وارد شده است: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ» شخص بخیل از خدا دور است، از مردم دور است و به آتش نزدیک است. حال تا بحث بخل پیش می آید کسی که تمکن مالی ندارد گمانش این است که این سخن ها مربوط به آنهایی است که مال و اموال دارند و آن ها نباید بخل داشته باشند. خیال می کند این احادیث به او ربطی ندارد، خیر این طور نیست. اگر چیزی را من بدانم و در جایی مناسب باشد گفتنش در حالی که به نفع برادر و دوست من است ولی از گفتن آن خود داری کنم، این بخل است. گاهی پیش می آید کسی از چیزی اطلاع دارد و به گمان این که چیزی از او کم می شود آن را نمی گوید، این بخل است. در مورد بخل آن قدر مذمت شده است که در مورد کمتر چیزی این چنین مذمت شده است.

بخل حتی به مقام شهید لطمه می زند. از مرحوم نراقی در جامع السعادات نقل شده که یکی از یاران پیامبر در جنگ شهید شده بود، زنی از بستگان او نشسته بود گریه می کرد و می گفت: واشهیدا و اشهیدا. پیامبر به او گفت از کجا می دانی او شهید شده است، «فلعله كان يتكلم بما لا يعنيه او يبخل بما لا ينقصه» از کجا می دانی شهید از دنیا رفته، چه بسا او درباره چیزهایی سخن گفته که به او مربوط نبوده یا نسبت به چیزی که نسبت به او کمبودی ایجاد نمی کرده بخل ورزیده. سخن گفتن بیهوده (که متأسفانه در این زمان به آن عادت کرده ایم و در جامعه به آن دامن زده ایم در حالی که این همه عوارض و آثار و برای مردم و گوینده و شنونده و متکلم دارد). شهید را از مقام عالی اش پایین می کشد، اگر بخل این قدر قبیح است که حتی پیامبر در مورد کسی که در جنگ کشته شده می فرماید: چه بسا شهید از دنیا نرفته باشد، دیگر وای به حال ما که آن مقامات را نداریم. این که پیامبرگرمی اسلام به دخترشان فاطمه زهرا(س) فرمودند بخل شجره ای است در آتش، این چیز کمی نیست. یک شجره ای است که شاخه هایش در دنیا است. اگر انسان به یک شاخه آن نه تنه چون تنه آن خود آتش است و در آتش است بلکه به یک شاخه چه کوچک و چه بزرگ) از شاخه های بخل وصل شود، کم کم انسان را می کشاند به جهنم. حال ما عادت داریم و طبع مان این است با چنین روایاتی، طوری برخورد می کنیم که کانه به ما هیچ ارتباطی ندارد، و خودمان را از معرض این خطابات دور می دانیم. در وجود همه انسان ها این صفت وجود دارد و به شاخه ای از این شاخه ها وصلیم. در خودمان مرور و دقتی کنیم، چیزی را می دانیم ولی نمی گوئیم فقط به این جهت که پیش خودمان می گوئیم این نفعی است که باید خودم ببرم نه دیگران، این همان بخل است. بخل فقط مال آدم های پول دار نیست. مواظب باشیم که به این شاخه ها وصل نشویم که خدای نکرده کارمان به آتش کشیده نشود.

«الحمد لله رب العالمين»